



درس هشتم

اهداف یادگیری و انتظارات پس از مطالعه:

۱- آشنایی با ارزش و اهمیت دوره‌ی نوجوانی و جوانی و اغتنام فرصت

۲- نگرش مثبت نسبت به زندگی، آینده و توانایی‌های خویش

۳- آشنایی با شیوه‌ها و مهارت‌های بهره‌گیری از فرصت‌ها

۴- آشنایی با فعل اسنادی در زبان فارسی

۵- توانایی درک پیام‌های آموزشی و اخلاقی متن درس

این درس در فصل اخلاق و زندگی آمده است، زیبا زیستن و به کار بستن اخلاق نیکو در زندگی مستلزم شناخت درست توانایی‌ها و امکانات است، از جمله مهم‌ترین این امکانات زمان و فرصت‌های انسانی است، در این درس دانش‌آموز می‌آموزد که «زیستن و زندگی زیبا و اخلاق پسند» تنها همان فرصت‌هایی است که با رفتارهای زیبا و کارهای بزرگ می‌گذرد (متن درس).



زندگی همین لحظه‌هاست

زندگی مجموعه‌ای از روزها و ماه‌ها و سال‌هاست؛ روزهایی که به شتاب می‌گذرند و هرگز
باز نمی‌گردند.

اشاره به زودگذر بودن دنیا و عمر انسان که با بیت زیر هم ارتباط معنایی دارد:

«این غافله‌ی عمر عجب می‌گذرد/ دریاب دمی که طرب می‌گذرد»

روزها، ماه‌ها و سال‌ها ← مراعات نظیر/ می‌گذرند و باز نمی‌گردند به زندگی نسبت داده شده ← تشخیص/
می‌گذرند و باز نمی‌گردند ← تضاد

می‌گویند وقت طلاست ولی بدون تردید وقت از طلا گران‌بهاتر است؛ زیرا با صرف
وقت می‌توان طلا به دست آورد ولی دقایق تلف شده را با طلا نمی‌توان خرید.

می‌گویند وقت طلاست: می‌گویند وقت بسیار با ارزش و گرانقدر است/ وقت مانند طلاست ← تشبیه

چه بسیارند آنانی که وقت خود را بهوده تلف می‌کنند. کویی قرن‌های طولانی در این جهان
زندگی خواهند کرد. اگر پولشان کم شود، دل آزرده می‌شوند و در جست‌وجوی آن، دنیا را زیر و رو
می‌کنند اما هرگز از تلف شدن وقت خویش نگران و ناراحت نمی‌شوند.
عمر حقیقی را، شناسنامه‌ما تعیین نمی‌کند. زیستن و زندگی زیبا، تنها همان فرصت‌هایی است
که با رفتارهای زیبا و کارهای بزرگ می‌گذرد.

معنی: سن و سال ما که در شناسنامه‌های ما نوشته شده است، بیانگر عمر واقعی ما نیست. زندگی زیبا و

دوست داشتنی، همان زمان‌ها و لحظه‌های مناسبی است که انسان‌ها با عمل و کارهای زیبا و ارزشمند، انجام

می‌دهند. (= کارهای ارزشمند بزرگ، بیانگر عمر واقعی و حقیقی ماست.)

می‌گویند، اسکندر در اثنای سفر به شهری رسید و از گورستان عبور کرد. سنگ‌مزارها را خواند و به حیرت فرو رفت؛ زیرا مدت حیات صاحبان قبور که بر روی سنگ‌ها حک شده بود، هیچ‌کدام از ده سال تجاوز نمی‌کرد. یکی از بزرگان شهر را پیش خواند. به او گفت: «شهری به این صفا، با هوای خوب و آب‌گوارا، چرا زندگی مردمش چنین کوتاه است؟» آن مرد بزرگ پاسخ داد: «ما زندگی را با نظری دیگر می‌نگریم، زندگی به خوردن و خفتن و راه رفتن نیست. اگر چنین باشد، ما با حیوانات تفاوتی نداریم. زندگی حقیقی آن است که در جست‌وجوی دانش و یا کار مفید و سازنده بگذرد. با این قرار، هیچ‌کس بیش از پنج و شش و حداکثر ده سال زندگی نمی‌کند؛ زیرا قسمت اعظم عمر به غفلت سپری می‌شود».

معنی: ما زندگی را به شکل و عقیده دیگری نگاه می‌کنیم از نظر ما زندگی فقط خوردن و خوابیدن و راه رفتن (=کارهای عادی و مادی) نیست. اگر به این شکل باشد ما (از نظر زندگی) با حیوانات هیچ فرقی نداریم. زندگی واقعی، آن لحظه‌ای است. که به دنبال به دست آوردن دانش باشیم یا این که کارهای ارزشمند و مفید انجام بدهیم. / خوردن و خفتن ← مراعات نظیر

کسی در زندگی موفق است که اکنون و فرصت حال را دریابد و همیشه فکر کند که بهترین فرصت من امروز است. امروز را به فردا افکندن و به امید آینده نشستن، کار درستی نیست.

امروز به فردا افکندن و به امید آینده نشستن، کار درستی نیست: کارهای امروز را انجام ندهیم و به فکر فردا باشیم که آن‌ها را انجام دهیم یا این که (بدون تلاش و کوشش) به آینده امیدوار باشیم کار درست و خوبی نیست.

همچنان که امروز را به یادآوری گذشته‌های از دست رفته، گذراندن و افسوس خوردن نیز شایسته نیست. خیام شاعر بزرگ ایرانی گفته است:

از دی که گذشت هیچ از او یاد مکن فردا که نیامده است فریاد مکن
بر نمانده و گذشته بنیاد مکن حالی خوش باش و عمر بر باد مکن

بیت اول: معنی ← از روزی که سپری شد دیگر صحبت نکن و آن را فراموش کن. به خاطر آینده‌ای که

نیامده بی‌جهت نگران نباش و ناله و زاری نکن. / فردا ← نهاد/ بیت، چهار جمله دارد/ دی: دیروز/ نثر روان: از دیروز که گذشت دیگر یاد مکن و نگران فردا نباش که هنوز نیامده است.

بیت دوم: بر آینده و روزهای گذشته تکیه نکن و اعتنایی نداشته باش. اکنون خوش و شاد باش و عمر

خود را بیهوده تلف نکن/ نامده: آینده/ حالی: اکنون، حالا/ نامده و گذشته: تضاد/ بر باد کردن: کنایه از

بیهوده نابود کردن/ نثر روان: زندگی‌ات را به خاطر گذشته و آینده نابود نکن، از لحظه‌ی حال که در آن به سر می‌بری، لذت ببر و عمرت را نابود نکن.

آیا منظور از خوش بودن در این شعر، خنده‌های بیهوده و خوش‌گذرانی و به قول بعضی،
اکلی خوش بودن است؟ «نه»؛ خوشی واقعی، دل‌های دیگران را شاد کردن، گره از کار دیگران
کشودن و با دیگران خندیدن است که خدا دوستدار کسانی است که شادی‌های خود را با دیگران
تقسیم و غم را از دل دیگران منها می‌کنند.

گره از کار دیگران گشودن: مشکل دیگران حل کردن/ گره گشودن ← کنایه از برطرف کردن مشکل است.

می‌گویند: قدر وقت را بدانید و دقایق گران‌بها را بیهوده از دست ندهید. مقصود این
نیست که دائماً در کوشش و اضطراب باشید و راحت و آرام بر خود حرام کنید. ساعاتی که در
مصاحبت دوستان می‌گذرد یا برای گردش و ورزش و بازی‌های تفریحی مصرف می‌شود، در
ردیف اوقات تلف شده، نیست.

در ردیف اوقات تلف شده نیست: جزء وقت‌ها و لحظه‌های هدر رفته (=بیهوده) نیست.

وقتی زیبایی‌های آفرینش را می‌بینیم، وقتی سبزه‌ها، گل‌ها، درختان، آسمان آبی یا پرستاره را با شگفتی و اعجاب مرور می‌کنیم و یا بر ساحل دریا، یا رودخانه می‌نشینیم، وقت خود را تلف نکرده‌ایم. اینها جزء زندگی است، مخصوصاً اگر با تأمل و فکر و عبرت همراه باشد.

سبزه، گل‌ها و درختان ← مراعات نظیر / آسمان و ستاره ← مراعات نظیر / ساحل، دریا و رودخانه ← مراعات نظیر / آسمان آبی یا پرستاره ← دو ترکیب وصفی: آسمان آبی / (آسمان) پرستاره

زندگی، همین لحظه‌هاست و از دست دادن فرصت‌ها جز غصه و اندوه چیزی همراه ندارد. این سخن زیبای نهج البلاغه، یادمان باشد: «فرصت‌ها مثل گذشتن ابرها می‌گذرند، فرصت‌های خوب و عزیز را دریابید.»

عباس اقبال استثنائی، با تمخیص

فرصت‌ها مثل گذشتن ابرها می‌گذرند، فرصت‌های خوب و عزیز را دریابید: لحظه‌های مناسب مانند ابرهای آسمان هستند که به سرعت عبور می‌کنند، بنابراین باید قدر این لحظه‌های مناسب را بدانید و آن‌ها را از دست ندهید. / فرصت‌ها مانند گذشتن ابرها ← تشبیه / فرصت‌ها مثل گذشتن ابرها ← کنایه از زودگذر بودن است.

اعلام

عباس اقبال آشتیانی

ولادت: ۱۲۷۷-۱۳۳۴

فرزند محمد علی



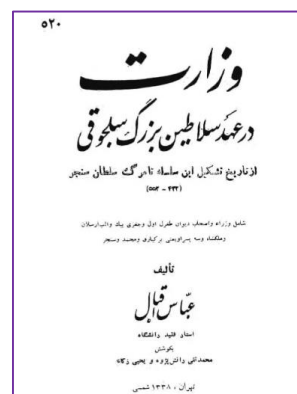
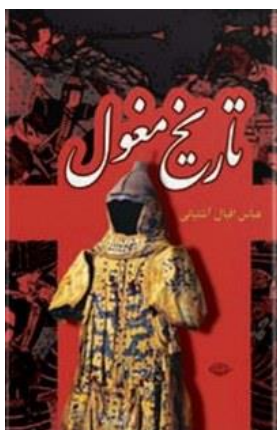
مورخ، نویسنده، استاد
دانشگاه، عضو پیوسته
فرهنگستان ایران و مجمع
علمی - عربی دمشق
* آثار: تاریخ مغول - وزرای
سلاجقه

فعالیت‌ها: استاد دانشگاه و تدریس،
مامور تحقیقات در موزه‌ها و کتابخانه
های پاریس، نماینده ایران در
کنفرانس (طرز نگهداری موزه‌های
صنایع و تاریخ) در مادرید، انتشار
مجله و نمایندگی ایران در
کشورهای ترکیه و ایتالیا

وی تحصیلات خود را در
مدرسه دارالفنون تهران
گذرانده و برای تکمیل
تحصیلات به کشورهای
اروپایی سفر می‌کرد.

لیسانس خود را از دانشگاه
فرانسه و دکترای رشته ادبیات
را از دانشگاه تهران اخذ نمود.
او همزمان با تحصیل، تدریس
هم می‌کرد.

اقبال یکی از پژوهشگران
بزرگ معاصر ایران است
که در علوم مختلف
تحقیقات و آثار اصیلی به
جای گذاشته است.





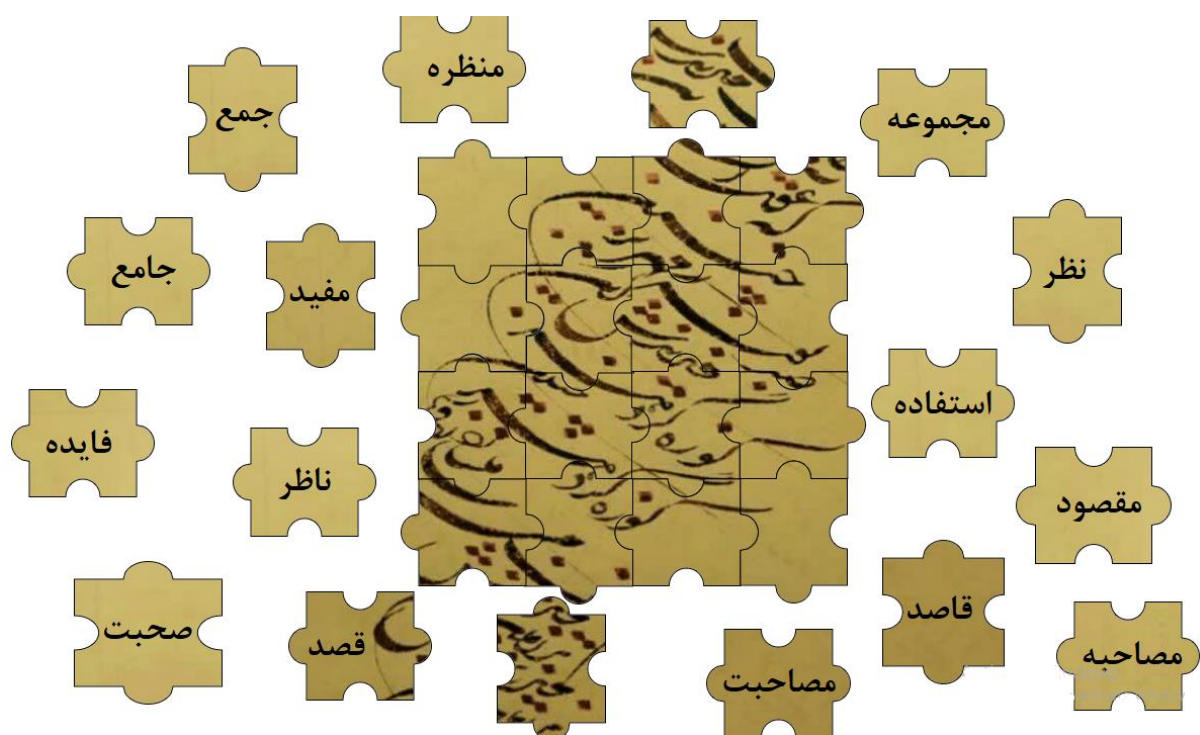
از بین رفتن، هدر رفتن	تلف
شک	تردید
به کار بردن، مصرف کردن	صرف
میانها، (در اثنای: در بین)	اثنا
سرگشتگی، شگفت زده شدن	حیرت
زندگی، زنده بودن	حیات
تراشیدن، خراشیدن	حک کردن
اندیشه کردن، فکر کردن	تامل
از حد خود گذشتن، زورگویی	تجاوز
بزرگ، بزرگ تر	اعظم
بی خبری، ناآگاهی	غفلت
کم کردن، تفریق کردن	منها
پیشان حالی، بی تابی	اضطراب
هم نشینی، گفت و گو	مصاحبت
شگفتی و تعجب	اعجاب
پند، اندرز	عبرت
ناراحت	دل آزرده
معلوم و مشخص کردن	تعیین
قبرستان	گورستان
خوابیدن	خفتن
نیامده، آینده	نامده
در این زمان، اکنون	حالی
همیشه	دائما
هدف، آرزو	مقصود
زمان مناسب	فرصت

نگاه، دیدگاه	نظر
غیر جدی، دروغی	الکی
گروه، دسته	مجموعه
به ویژه	مخصوصا



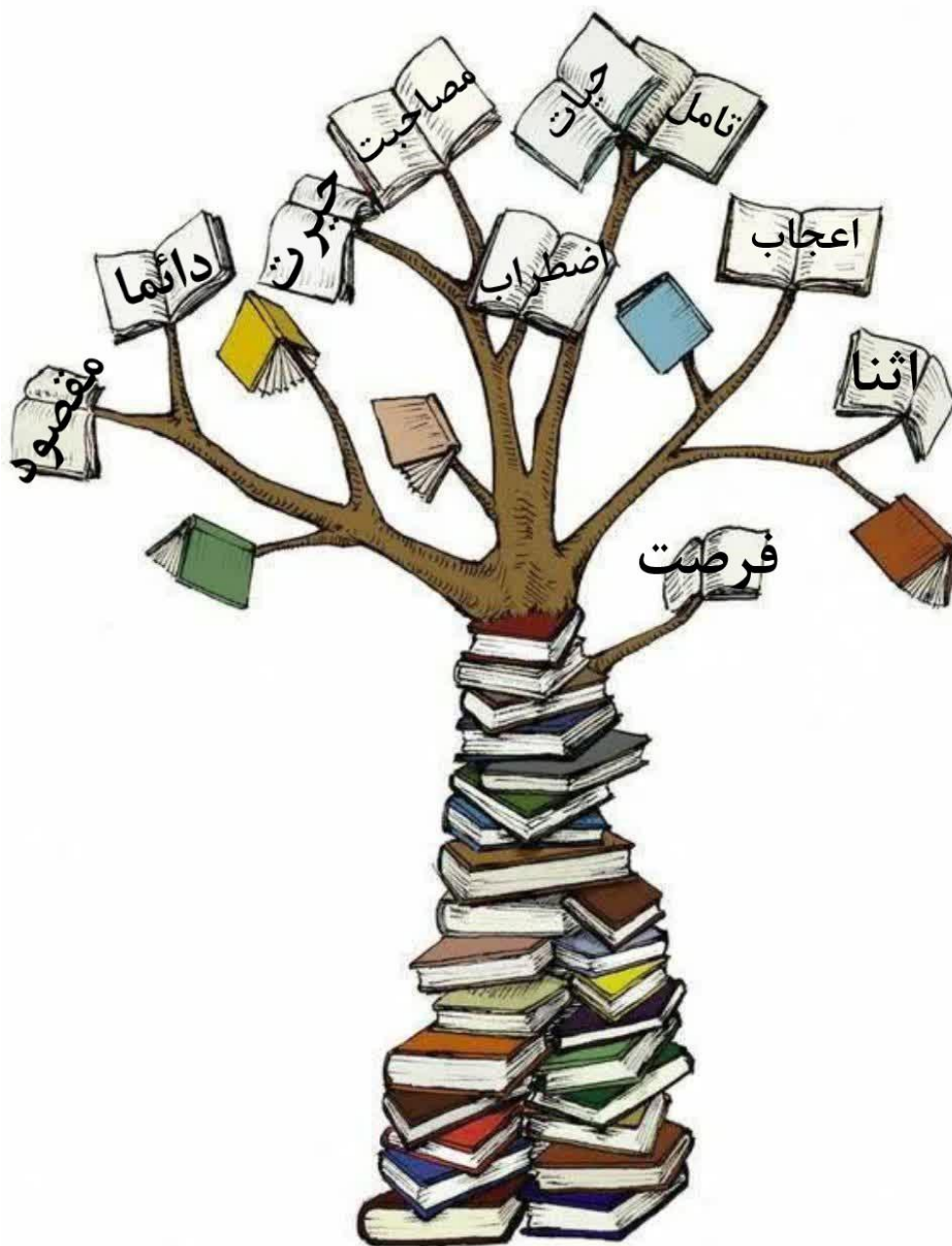
هم خانواده ها

هم خانواده و خوشه واژه‌های مرتبط با هم را پیدا کنید و بنویسید.



نکات املائی

با کلمات مهم املائی زیر جمله بسازید



..... مصاحبت:

..... اعجاب:

..... اضطراب:

..... تأمل:

..... حیات:

حیرت:

دائما:

اثنا:

مقصود:

فرصت:



۱- چرا می گویند : « وقت از طلا گران بهاتر است »؟

زیرا با صرف وقت می توان طلا به دست آورد؛ ولی دقایق تلف شده را نمی توان باطلا خرید.

۲- منظور از «عمر حقیقی را شناسنامه ی ما تعیین نمی کند»، چیست؟

عمر واقعی ما لحظاتی است که از آن استفاده ی درست می کنیم. منظور آن این است که به طور مفید و حقیقی چقدر جست و جوی دانش یا کار مفید سازنده بوده و قسمت اعظم آن به غفلت سپری می شود.

۳- پیام اصلی درس چیست؟

استفاده درست از زمان و لحظه ها به بهترین صورت.





فعل اسنادی

فعل اسنادی برای نسبت دادن چیزی به چیز دیگر به کار می‌رود.

* هوا بارانی بود

-در این جمله فعل «بود»، «بارانی» را به هوا نسبت داده است.

* نگردد شاخک بی بن، برومند

-در این جمله، فعل (نگردد)، «برومند» را به شاخک نسبت داده است.

* پروین، با اشعار فردوسی و ناصر خسرو آشنا شد.

-در این جمله، فعل «شد»، «آشنا» را به پروین نسبت داده است.

توجه: در جمله‌های بالا به واژه‌های «بارانی»، «برومنده» و «آشنا» مسند می‌گویند.

فعل‌های اسنادی (ربطی) عبارت‌اند از: است- بود- شد- گشت- گردید- شود- باشد- باد- هست، نیست، بُد و.... فعل‌های اسنادی، علاوه بر نهاد به مسند نیاز دارند تا معنی آن‌ها کامل شود. (این فعل‌ها زمانی اسنادی هستند که چیزی را به چیز دیگری نسبت دهند)

نکته‌ها:

۱- اگر فعل‌های «است»، «هست»، «نیست» و «بود» به معنی «وجود داشتن» به کرا بروند فعل اسنادی نیستند. مثال:

- او خوشحال است: «است» فعل اسنادی می‌باشد چون خوشحال به او نیست داده شده.

- او در خانه است: «است» به معنی وجود داشتن می‌باشد؛ بنابراین فعل اسنادی نیست.

۲- اگر فعل «گشت» و «گردید» به معنی «چرخیدن» باشند، فعل اسنادی نیستند؛ مانند:

- هوا گرم گشت: «گشت» اسنادی است چون که گرم به هوا نسبت داده شده.

- او تمام شهر را گشت: «گشت» به معنی چرخید است؛ بنابراین فعل اسنادی نیست.

۳- فعل‌های اسنادی با چه چیز را؟ و چه کس را؟ معنی نمی‌دهند؛ بنابراین نباید با فعل‌های مفعول‌پذیر، اشتباه شوند!!!

*** زمانی که فعل اسنادی نباشد، غیر اسنادی است. فعل‌های غیر اسنادی، مسند هم نمی‌پذیرند؛ یعنی در جمله‌ی «او تمام شهر را گشت» مسند وجود ندارد. در درس بعدی درباره‌ی مسند توضیح داده می‌شود.

نوشتن

۱- سه جمله از متن درس بنویسید که در آنها فعل «اسنادی» بکار رفته باشد.

الف. زندگی مجموعه‌ای از روزها و ماه‌ها و سال‌هاست

ب. مدت حیات صاحبان قبور بر روی سنگ‌ها حک شده بود.

ج. حالی خوش باش

۲- ده واژه از متن درس بنویسید که ارزش املائی داشته باشد.

تعیین- فرصت- خصوصاً- حداکثر- قبور- حیرت- حک- حقیقی- واقعی- جزء

۳- در هر جمله یک غلط املائی وجود دارد. آن را پیدا کنید و شکل صحیح آن را بنویسید.

- اسکندر سنگ مزارها را خواند و به هیرت فرو رفت. حیرت

- مدت حیاط صاحبان قبور از ده سال تجاوز نمی‌کرد. حیات

- مجتبا در درس‌هایش بسیار پیشرفت کرده است. مجتبی



روان‌خوانی «سفرنامه‌ی اصفهان»

درست یادم هست، شبی که قرار بود روز بعدش بروم اصفهان، از دل‌شوره و خوشحالی خواب به چشمم نیامد. هی لای کتاب جغرافی‌ام را باز می‌کردم و آنجایی که از اصفهان و آثار تاریخی، رودها، کوه‌ها، جمعیت، آب و هوا، محصولات کشاورزی، کارخانه‌ها، صنایع دستی، مرداب گاوخونی و قالی‌بافی و قلم‌زنی روی نقره، نوشته شده بود، قشنگ می‌خواندم و از بر می‌کردم. عین وقتی که می‌خواستم امتحان بدهم، نقشه ایران را زدم به دیوار اتاق. اصفهان را رویش پیدا کردم و با انگشت و نگاهم، از روی راه نقشه، از کرمان حرکت کردم و به رفسنجان و یزد و اردکان رسیدم و گذشتم و اصفهان پیاده شدم. موقع حرکت از روی نقشه و گذشتن از پیچ و خم‌های جاده و سربالایی‌ها یواشکی برای خود گاز می‌دادم و بالب و لوجه و زبانم صدای کامیون درمی‌آوردم که یک‌هو، بی‌بی از کوره در رفت و دادش بلند شد: — «بسه دیگه، بیا بگیر بخواب، صبح هزار جور کار داری».

و من عین خیالم نبود. همان جور تو حال و هوای اصفهان بودم و از عمارت عالی قاپو و منارجنبان و چهل‌ستون تعریف‌ها می‌کردم و عکس‌های توی کتاب را نشانش می‌دادم، تا اینکه از زبان افتادم و دیدم بی‌بی خوابش برده و دارد هفت پادشاه را خواب می‌بیند. من هم نرم نرمک روی کتاب جغرافی خوابم برد.

از دل‌شوره و خوشحالی خواب به چشمم نیامد: دل‌شوره ← کنایه از نگرانی و اضطراب / خواب به چشمم

نیامد ← کنایه از نمی‌توانستم بخوابم

یک‌هو، بی‌بی از کوره در رفت و دادش بلند شد: ناگهان بی‌بی عصبانی شد و با صدای بلند فریاد زد/ از کوره در رفت ← کنایه از عصبانی شد

تا اینکه از زبان افتادم و دیدم بی‌بی خوابش برده و دارد هفت پادشاه را خواب می‌بیند: معنی <دیگر نمی‌توانستم حرف بزنم. بی‌بی را دیدم که به خواب سنگینی فرو رفته بود و متوجه حرف‌های من نبود/ از زبان افتادم <کنایه از توانایی حرف زدن نداشتم/ هفت پادشاه را خواب می‌بیند <کنایه از به خواب بسیار سنگینی فرو رفته بود.

بی‌بی خوابش برده و دارد هفت پادشاه را خواب می‌بیند. من هم نرم نرمک روی کتاب جغرافی خوابم برد. بی‌بی وقت نماز صبح، بیدارم کرد. برایم بار و بندیل بست. من هم بیکار ننشستم، ناشتایی خورده و نخورده، پریدم رو چرخ و هرچه قوم و خویش و دوست و همسایه داشتیم، خبر کردم که می‌خواهم بروم اصفهان. هرکس هم خانه نبود، برایش روی کاغذ می‌نوشتیم که: «اینجانب مجید، چون به‌طور ناگهانی عازم اصفهان می‌باشم، از شما و خانواده محترم تان خدا حافظی می‌کنم. اگر بدی، خوبی از ما دیدید حلالمان کنید». و از زیر در خانه می‌انداختم تو.

تا الله اکبر ظهر، یک دم آرام نگرفتم، در تک و دو بودم و شهر را پر کردم که: «دارم می‌روم اصفهان».

از کتاب فروشی دم بازار یک دفترچه صدف‌برگ کاهی خریدم و با قلم نی، خیلی خوش خط و درشت، روی جلدش نوشتم «سفرنامه اصفهان» و پایانش، ریزتر، نوشتم: «به قلم مجید» و گنبد و گلدسته‌ای زیرش کشیدم. بعد، بالای صفحه اول نوشتم: «تقدیم به مادر بزرگ عزیز و اکبر آقا شوهر که برای رفتن اینجانب به اصفهان زحمت بسیار کشیدند».

بعد از ظهر بی‌بی از زیر آینه و قرآن ردم کرد. کامیون حاضر بود و من سفرنامه و کتاب جغرافیا را زدم زیر بغلم و رفتم بالا، بغل دست اکبر آقا و شاگردش نشستم. کامیون راه افتاد.

همین که از دروازه شهر بیرون رفتیم، قلم را از جیبم درآوردم و سفرنامه را باز کردم و نوشتم: «حدود سه ساعت از کرمان به سوی اصفهان حرکت کردیم. هم‌اکنون بنده در اتاق جلوی ماشین آقای اکبر آقا نشسته‌ام. سرتاسر بیابان را نگاه می‌کنم که یک دانه علف و یک درخت در آن یافت نمی‌شود. تا چشم کار می‌کند، شن است. از دور کوه‌ها و تپه‌ها را مشاهده می‌کنم که قهوه‌ای و خاکستری می‌باشند. اکبر آقا آدم خوبی است. ماشین را خوب می‌راند. هم‌اکنون دارد آواز می‌خواند. صدایش خوب نیست اما به دل می‌نشیند و بهتر از صدای ماشین و هوهوی باد است. این شعر را مرتب می‌خواند و به نظرم شعر دیگری بلد نیست.

تا چشم کار می‌کند، شن است. ازدور کوه‌ها و تپه‌ها را مشاهده می‌کنم که قهوه‌ای و خاکستری می‌باشند: تا چشم کار می‌کند یعنی < تا آن جاییکه می‌توان دید و امکان دیدن وجود دارد/ چشم کار می‌کند < کنایه از آن جایی که امکان دیدن وجود دارد/ کوه‌ها و تپه‌ها < مراعات نظیر/ قهوه‌ای و خاکستری < مراعات نظیر

به دریا بنگرم دریا تو بینم به صحرا بنگرم صحرا تو بینم
به هر جا بنگرم کوه و درو دشت نشان از قامت رعنا تو بینم

بیت اول: معنی < ای خدا من نشانه‌های تو را در دریا و صحرا می‌بینم/ **بیت دوم:** معنی < خداوند من به هر طرف که نگاه می‌کنم، نشانه‌ی زیبایی و عظمت تو را آشکارا می‌بینم (خداوند در هر جا وجود دارد)/ منظور از (تو) خداوند است/ کوه و دشت < مراعات نظیر/ **مفهوم:** پدیده‌ها و آفریده‌های طبیعت بیانگر عظمت و شناخت خداوند می‌باشند/ این دو بیت یادآور بیت زیر از سعدی است: (این همه نقش عجب بر در دیوار وجود/ هر که فکر نکند نقش بود بر دیوار)/ **قالب شعر:** دوبیتی / **شاعر:** باباطاهر

شاگردش که هم‌اکنون دارد چرت می‌زند، چنین به نظر می‌آید که آدم بداخلاقی است.
من از حالا دارم بوی اصفهان را می‌شنوم».
تند و تند می‌نوشتم. اکبر آقا‌هی روی دستم کله می‌کشید که ببیند چه می‌نویسم. نتوانست طاقت بیاورد، بالاخره پرسید: «بینم دایی، چی داری می‌نویسی، نکنه داری برای بی‌بی‌ات کاغذ می‌نویسی، غصه نخور، خودت زودتر از کاغذت برمی‌گردد!»
گفتم: «دارم هرچی می‌بینم، می‌نویسم، می‌خوام وقتی برگشتم کتابش کنم، کتاب را هم تقدیم کردم به شما و بی‌بی».
پوزخندی زد و گفت: «ای بابا، دلت خوشه، کتاب بنویسی که چی بشه؟ برو دنبال یه تکه نون، دایی!».

زد تو ذوقم اما از رو نرفتم. نوشتم و نوشتم تا هوا تاریک شد و چشم‌هام خط‌ها را ندید.
شب توی قهوه‌خانه‌ای بیتوته کردیم. زیر نور چراغ دستی قهوه‌چی سفرنامه‌ام را باز کردم و نوشتم: «شب به قهوه‌خانه‌ای وارد شدیم که بالای شهر رفسنجان است و...». از اکبر آقا پرسیدم: «کی به اصفهان می‌رسی؟» گفت: «هر وقت خدا خواست».

اکبر آقا‌هی روی دستم کله می‌کشید: معنی < اکبر آقا هم سعی می‌کرد یواشکی به نوشته‌های من نگاه

کند/ کله می‌کشید < کنایه از پنهانی و با کنجکاوی نگاه می‌کرد.

دو روز و دو شب تو راه بودیم. شب دوم، دم دمای سحر به اصفهان رسیدیم. وارد اصفهان که شدیم، دلم بنا کرد به پریر زدن. می خواستم راه بیفتم و همان وقت همه جای اصفهان را ببینم و بگردم و سفرنامه ام را تمام کنم اما، از بخت بد، هوا حسایی تاریک بود و از آن بدتر تعمیرگاهی که قرار بود کامیون ما را تعمیر کند، بیرون شهر بود. از خیابان های خلوت رد شدیم. تعمیرگاه بسته بود و ما همان پشت در ایستادیم تا صبح بشود. اکبرآقا و شاگردش گرفتند و تخت خوابیدند اما مگر من خوابم می برد؟ ... آفتاب که درآمد، رفتم سراغ اکبرآقا که تو اتاقک جلوی کامیون خوابیده بود. با ترس و لرز و خجالت بیدارش کردم تا بلند شود و با هم برویم اصفهان را بگردیم. اکبرآقا، همان جور که چشم هایش را می مالید، با اوقات تلخی گفت: «مگر تو خواب نداری؟»
گفتم: «اکبرآقا، اینجا اصفهانه ... چطور آدم می تونه بخوابه؟ ... اینجا پر از چیزهای دیدنی، مسجد شیخ لطف الله، چهارباغ، چهل ستون و ...»

دلم بنا کرد به پریر زدن: معنی دلم به خاطر شور و اشتیاق فراوان، بی تابی می کرد/ پریر زدن کنایه از بی تابی و بی قراری کردن- کنایه از اضطراب و نگرانی

برید میان حرفم که: «چه غلطی کردیم تو را آوردیم. اگر از جات تکون خوردی نخوردی، ها. می ری گم می شی، اون وقت من باید جواب بی بی ات رو بدم».
اکبرآقا کامیونش را برد تو تعمیرگاه و با اهالی تعمیرگاه سلام و علیک کرد و بعد، ناشتایی خوردیم. اکبرآقا لباس کار پوشید و با چند تا کارگر افتاد به جان کامیون و پایین آوردن موتورش. من هم سفرنامه به دست، دور و برشان می پلکیدم.
اهل کار نبودم. رفتم سر نوشتن سفرنامه. از کارگری که پیچ، شل می کرد؛ پرسیدم: «چهارباغ چه جور جاییه؟»
گفت: «چهارباغ جایی است که اسمش چهارباغه.» و پشت بندش هرر بنا کرد به خندیدن و رفت تو نخ شل کردن پیچ.

رفت تو نخ شل کردن پیچ: معنی با توجه و دقت بالا پیچ را شل (باز) کرد/ تونخ کاری رفتن مشغول

کاری شدن

داشتم کلافه می شدم. سفرنامه ام را باز کردم و گوشه تعمیرگاه بغل کامیون قراضه و به درد نخوری نشستم و نوشتم:

«مردم از همه جای دنیا برای دیدن آثار تاریخی اصفهان به این شهر رو می‌آورند و از کاشی‌کاری‌های زیبای آن لذت فراوان می‌برند. آب و هوای اصفهان بد نیست. دم صبح هوا سرد می‌شود اما همین که خورشید بالا می‌آید، هوا گرم می‌گردد. در اصفهان تعمیرگاه‌های فراوانی است که من خود یکی از آنها را دیده‌ام».

داشتم می‌نوشتم که کارگری آچار به دست از جلویم رد شد. پرسیدم: «آقا، چهل ستون چه جور جایه؟»

گفت: «چهل ستون، بیست تا ستون بیشتر نداره، حالا چرا بهش می‌گن چهل ستون، خدا عالمه» و راهش را کشید و رفت.

کلافه شدم ← کنایه از سخت عصبانی شدن

ظهر شد. صدای اذان می‌آمد. کار اکبر آقا تمامی نداشت. حوصله‌ام سر رفته بود. هرچه گوشه و کنار تعمیرگاه دیده بودم، توی سفرنامه‌ام نوشتم. حدود دو ساعت از ظهر رفته، فرستادند از قهوه‌خانه بغل تعمیرگاه دیزی آوردند. ناهار که خوردیم، توی سفرنامه‌ام نوشتم:

«دیزی‌های اصفهان خوشمزه است. گوشت فراوان دارد و چون در این شهر غلات، فراوان است، نخود و لپه و سیب‌زمینی زیادی در آن می‌ریزند. یک دانه سیب‌زمینی پخته برداشتم و گذاشتم توی جیبم که عصر پوست بکنم و نمک بزنم و بخورم. سیب‌زمینی بسیار درشتی است و این نشان می‌دهد که محصولات کشاورزی در اصفهان، رونق بسیار دارد».

بعد از ظهر، یک دفعه به فکرم رسید که بروم روی کامیون و از آنجا شهر را تماشا کنم. فکر خوبی بود. سفرنامه و کتاب جغرافی‌ام را برداشتم و آهسته رفتم روی کامیون اکبر آقا. تو باربند اتاقک جلوی کامیون نشستیم و شهر را نگاه کردم و بنا کردم به نوشتن:

«من در بالای کامیون نشسته‌ام. آفتاب داغ تابستان به پس‌گردنم می‌تابد و سخت می‌سوزاند. اصفهان درختان عظیمی دارد که جلوی مناره‌ها و گنبد‌های خوش‌نقش و نگار را می‌گیرند. اکنون از

میان درختان می‌شود چند تا گلدسته و یک گنبد دید. گنبد، فیروزه‌ای است. یک کلاغ بزرگ و سیاه، نوک درختی نشسته بود و تاب می‌خورد. هیکل کلاغ جلوی گنبد را گرفته است. اگر کلاغ بپرد، گنبد را بهتر می‌توان دید. نمی‌دانم کله این گنبد را که می‌بینم، گنبد کدام مسجد است. عمارت عالی قاپو را نمی‌بینم. از اینجا سی‌وسه پل را نمی‌توان دید. آهان، کلاغ پرید. حالا گنبد را بهتر می‌بینم».

صدای خنده اکبر آقا و چند تا از کارگراها، از پایین آمد. قاه قاه می خندیدند. اکبر آقا صدایش را بلند کرد:

— «مجید خان، به نظرم مُخت عیب کرده. آخه دایی جون، هیچ کی تو این گرما میره اون بالا که کتاب بنویسه؟! بیا پایین دایی جون، آفتاب می خوره به مُخت کار دستمون می دی».

چاره ای نبود، سفرنامه را نیمه تمام گذاشتم و آمدم پایین و کتاب جغرافیا را باز کردم و از رویش توی سفرنامه ام نوشتم. جوری نوشتم که انگار خودم آن چیزها را دیده ام. تا غروب همین جور عَلاف بودم و نگاهم به دست اکبر آقا بود که کارش کی تمام می شود. بالآخره کارش تمام شد. دست و صورتش را شست و لباس هایش را عوض کرد و گفت: «بریم مجید، تموم شد».

خوشحال شدم. گفتم: «کجا بریم؟ ... اوّل بریم پل خواجه، بعد چهارباغ، بعد ...» خندید و سرفه کرد و گفت: «ان شاء الله دفعه دیگه. خودت که دیدی عیالم مریضه، نمی توئم اینجا بمونم. دفعه دیگه که اومدیم اصفهان، همه جا رو با هم می گردیم، تو هم تو کتابت همه چیز رو می نویسی».



مخت عیب کرده ← کنایه از دیوانگی/ تا غروب همینجور علاف بودم: معنی ← تا غروب کاملاً بیکار و

بلا تکلیف بودم و وقتی تلف شد/ علاف بودم ← کنایه از بیکار و بلا تکلیف بودم

انگار یک سطل آب سرد ریختند سرم. جا خوردم و لب و لوجه ام رفت توهم. اکبر آقا رفت پشت کامیون نشست و من هم، ناچار، رفتم بغل دستش نشستم. از میان خیابان های اصفهان و از سی و سه پل رد شدیم و من می خواستم با چشم هام، در و دیوار شهر، سی و سه پل و دکان ها و درخت ها و هر چه را که می دیدم، بخورم. فرصت نوشتن نبود. جلوی دکان گزفروشی ایستادیم. هر کدام دوتا جعبه گز خریدیم و باز راه افتادیم. شب تا صبح رفتیم.

انگار یک سطل آب سرد ریختند سرم ← کنایه از تعجب کردم/ جا خوردم ← کنایه از تعجب کردم و باور کردن برای من امکان‌پذیر نبود/ لب و لوچه‌ام رفت تو هم ← کنایه از ناراحت شدم

روز بعد توی صفحه آخر سفرنامه‌ام نوشتم :

«عیب آثار تاریخی اصفهان این است که آنها را روی زمین ساخته‌اند و درختان بزرگ و سر به فلک کشیده و ساختمان‌های چند طبقه نمی‌گذارند آنها را از بالای کامیون دید. اگر چهارباغ و سی‌وسه‌پل را روی ستون‌های بلندی می‌ساختند، انسان بهتر می‌توانست آنها را ببیند. کسی که می‌خواهد به اصفهان بیاید، شایسته است یک دوربین قوی و بسیار بزرگ همراه بیاورد تا از دور بتواند کاشی‌های زیبای آثار تاریخی را ببیند. اگر کلاه پهن یا چتر با خود داشته باشد، آفتاب، پس گردن و کلاه او را نمی‌سوزاند. دیگر آنکه بهتر است تعمیرگاه‌های اصفهان را نزدیک آثار تاریخی بنا کنند تا اگر کسی در تعمیرگاه باشد، بتواند آنجا را خوب مشاهده نماید. دیگر آنکه، مردم اصفهان نگذارند درختان شهر تاریخی‌شان آن همه بلند شوند که جلوی آثار تاریخی را بگیرند و مانع دید جهان‌گردان شوند و از همه مهم‌تر اینکه به کارگرا و مسئولان تعمیرگاه‌های اصفهان گوشزد نمایند که حتماً از آثار تاریخی آن شهر زیبا دیدن کنند تا بتوانند جواب جهان‌گردان را بدهند و...».

به خانه که رسیدم گز و جای گذاشتم جلوم و جماعتی را دور خودم جمع کردم و افتادم به تعریف از اصفهان. سفرنامه‌ام را هم یواشکی برای بی‌بی خواندم و کلی کیف کرد. بعدها، تو مدرسه، سر کلاس، از رفتن به اصفهان و دیدن آثار تاریخی و کوچه و پس‌کوچه‌ها و گوشه و کنار شهر تعریف‌ها کردم. تا اینکه بچه‌ها اسمم را گذاشتند «مجید اصفهانی» و هر وقت معلم جغرافیا می‌گفت: «بچه‌ها کی اصفهان رفته؟» می‌گفتم: «من» و بچه‌ها هم تصدیق می‌کردند. خیلی تلاش کردم تا سفرنامه‌ام را چاپ کنم اما هیچ چاپخانه‌ای زیربار نرفت. هنوز هم آن سفرنامه را دارم.

قصه‌های مجید، هوشنگ مرادی کرمانی

معنی واژگان



دلشوره	نگرانی، اضطراب
لوچه	لب (لب و لوچه)
یک هو	ناگهان
عمارت	ساختمان
بار و بندیل	اسباب و اثاثیه
ناشتایی	آنچه که پس از مدتی غذا نخوردن می‌خورند
عازم	رهسپار
تک و دو	حرکت، جنب و جوش
شوفر	راننده
تا چشم کار می‌کند	تا چشم می‌بیند
رعنا	زیبا، خوش‌اندام
پوزخند	مسخره کردن، لبخندی از روی تحقیر
بیتوته	شب را در جایی به سر بردن
کلافه	بی‌تاب و ناراحت
قراضه	کهنه، فرسوده
غلات	جمع غله، گیاهانی مانند گندم و جو و ذرت
علاف	بیکار، سرگردان، بلا تکلیف
عیال	خانواده، همسر
گوشزد کردن	یاد آوری کردن، تذکر دادن، به اشاره فهماندن
تصدیق	تایید کردن درستی حرفی

اعلام



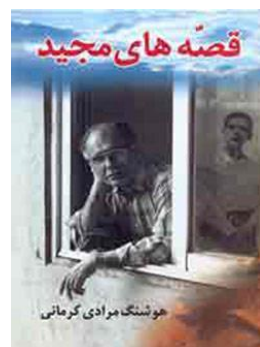
در روستای سیرچ
کرمان دیده به
جهان گشود.

**هوشنگ مرادی
کرمانی**

ولادت: ۱۳۲۰ ه.ش

در سال ۱۳۴۷
اولین داستان‌هایش
در مطبوعات
منتشر شد.

تاکنون کتاب‌های زیادی
از او منتشر شده است.
که معروف‌ترین آنها
مجموعه ۵ جلدی
قصه‌های مجید است.

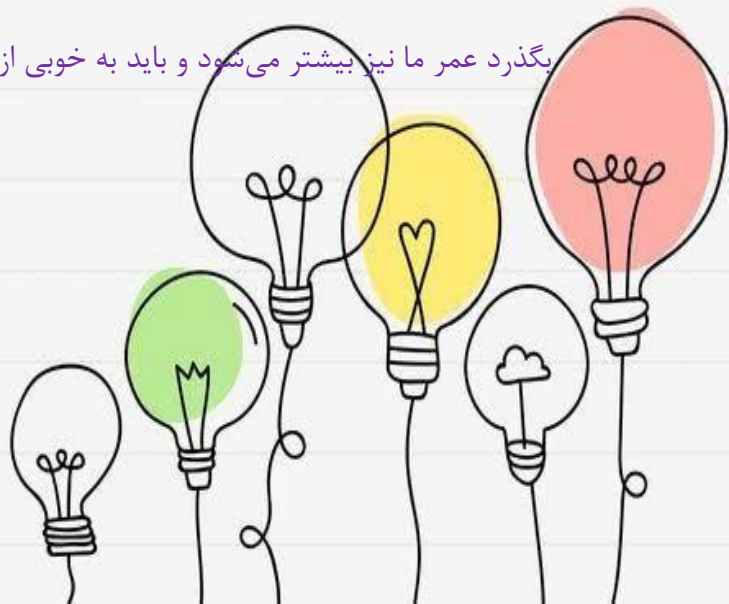
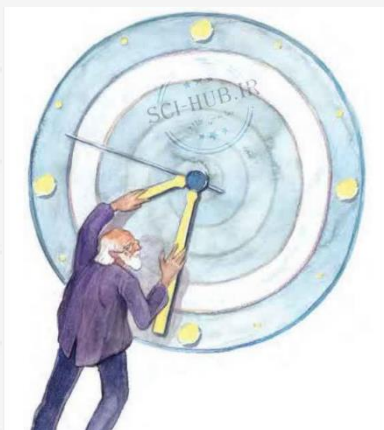


کار گروهی

۱- درباره عنوان این درس با یکدیگر گفت‌وگو کنید. (پاسخ به عهده‌ی دانش‌آموز)

۲- چه کنیم تا از ساعات عمر بهتر استفاده کنیم؟ گفت‌وگو کنید. برای اینکه از ساعات عمر خود به بهترین شکل ممکن بهره ببریم باید یک برنامه ریزی خوب و منظم برای اوقات خودمان داشته باشیم و به آن عمل کنیم.

۳- درباره‌ی تصویر زیر توضیح دهید. برداشت من این است که این تصویر بیانگر ارزش و اهمیت بسیار زیاد زمان است و اینکه به هیچ وجه نمی‌توان جلوی گذر زمان را گرفت و یا به عقب برگشت. هر چه زمان بگذرد عمر ما نیز بیشتر می‌شود و باید به خوبی از این وقت گران‌بها استفاده کنیم.



نمونه سوالات درس هشتم

سوالات تستی:

۱- مفهوم عبارت «عمر حقیقی را شناسنامه ما تعیین نمی‌کند» با کدام گزینه ارتباط بیشتری دارد؟

۱) سن هر کس مطابق با شناسنامه اوست.

۲) هر کس با توجه به لیاقت خود از خدا عمر می گیرد.

۳) زیستن همان فرصت‌هایی است که با رفتارهای زیبا می گذرد.

۴) عمر واقعی همان لحظه‌هایی است که در پی «خوش بودن‌ها» هستیم.

۲- همه‌ی گزینه‌ها به جز گزینه‌ی فعل اسنادی هستند.

۱) بود ۲) نوشت ۳) است ۴) شد

۳- بیت «با زبان عقربک می گفت عمر / می‌روم بشنو صدای پای من» بر چه مفهومی تاکید دارد؟

۱) بی وفایی عمر ۲) نابودی انسان ۳) گذشت عمر ۴) بی ثمری عمر

۴- کدام گزینه فعل «اسنادی» ندارد؟

۱) نگشت آسایشم یک لحظه دمساز / گهی از گریه ترسیدم گه از باز

۲) من اینجا چون نگهبانم تو چون گنج / تو را آسودگی باید مرا رنج

۳) نگردد شاخک بی بن برومند / ز تو سعی و عمل باید زمن پند

۴) فتاد از پای، کرد از عجز فریاد / ز شاخی مادرش آواز در داد

۵- با توجه به بیت نقش دستوری کدام واژه درست است؟

«گه از دیوار سنگ آمد، گه از در / گهم سر پنجه خونین شد، گهی سر»

۱) سنگ: نهاد ۲) سرپنجه: نهاد ۳) خونین: مسند ۴) سر: مسند

۶- املای کدام گزینه با توجه به معنای آن نادرست است؟

۱) عمارت: ساختمان ۲) قبور: مزارها ۳) غراضه: فرسوده ۴) بیتوته: شب جایی ماندن

۷- املای عبارات در کدام گزینه صحیح است؟

۱) بیماری و طنفر ۲) شوق و عتش مطالعه ۳) سعادت و ترغی ۴) قامت رعنا

۸- در کدام گزینه غلط املایی می بینید؟

۱) مصاحبت دوستان ۲) تأمل و فکر و عبرت ۳) محتاج نصیحت ۴) هیرت و اعجاب

۹- املای کلمات در کدام گزینه صحیح است؟

۱) غنیمت شمردن فرصت‌ها ۲) تعمّل و عبرت ۳) اوقات طلف شده ۴) زیستن و حیاط

۱۰- کتاب «قصه‌های مجید» نوشته‌ی کیست؟

۱) محمدرضا کاتب ۲) سید مهدی شجاعی ۳) هوشنگ مرادی کرمانی ۴) طاهره ایبد

۱۱- کدام گزینه با مفهوم «وقت طلاست» نزدیکی بیشتری دارد؟

۱) قدر وقت ار نشناسد دل و کار نکند / بس خجالت که از این حاصل ایّام بریم

۲) بر نامده و گذشته بنیاد مکن / حالی خوش باش و عمر بر باد مکن

۳) وقت گذشته را نتوانی خرید باز / مفروش خیره کاین گوهر پاک بی بهاست

۴) در آسمان عمر، جوانی ستاره ای است / یک بار بیشتر نکند در جهان طلوع

۱۲- کدام جمله فاقد کنایه است؟

۱) بنا کرد به خندیدن و رفت تو نخ شل کرن پیچ.

(۲) می‌خواستم سفر نامه‌ام را چاپ کنم اما هیچ چاپخانه‌ای زیر بار نرفت.
 (۳) بی بی خوابش برده و دارد هفت پادشاه را تو خواب می‌بیند.
 (۴) همین که از شهر بیرون رفتیم قلمم را از جیبم در آوردم.
 ۱۳- نسبت کلمه‌ی «قریب» به «غریب» و «نزدیک» به ترتیب مانند نسبت کلمه‌ی «ثواب» به و است.

(۱) درست و پاداش (۲) پاداش و صواب (۳) صواب و درست (۴) صواب و پاداش
 ۱۴- مترادف کدام گزینه نادرست است؟

(۱) بنیاد: پایه و اساس (۲) حک کردن: نوشتن
 (۳) مصاحبت: هم‌نشینی (۴) غنیمت شمردن: سود دانستن
 ۱۵- معنای صحیح واژه‌های «تردید، اثنا، وجد» در کدام گزینه آمده است؟
 (۱) گمان، ابتداء، اندازه (۲) گمان، میانه‌ها، شور (۳) شک، میانه‌ها، اندازه (۴) شک، ابتداء، هیجان
 ۱۶- نقش کلمه‌های مشخص شده در کدام گزینه متفاوت است؟

(۱) آزاد خسته و بریده بریده گفت: آرام گیر.

(۲) پیراهنش پاره پاره شده بود و از صورت و سینه اش خون می‌آمد.

(۳) او دوان دوان از قلبم می‌آمد بیرون تا صندوقش را بر دارد.

(۴) یواش یواش داشتم می‌فهمیدم که چه قدر می‌تواند بزرگ باشد.

۱۷- با توجه به شعر زیر، کدام گزینه صحیح است؟

«از دی که گذشت هیچ از او یاد مکن / فردا که نیامده است فریاد مکن

بر نامده و گذشته فریاد مکن / حالی خوش باش و عمر بر باد مکن»

(۱) شش فعل نهی دارد. (۲) چهار فعل نهی و یک فعل امر دارد.

(۳) چهار فعل مضارع دارد. (۴) یک فعل ماضی و چهار فعل امر دارد.

۱۸- در کدام گزینه واژه‌های متضاد دیده می‌شود؟

(۱) اخلاق خود را نیکو کنید و اطاعت پدران و مدرانتان را غنیمت شمارید.

(۲) سلامت و سعادت و ترقی برای شما نور چشمان آرزو می‌کنم.

(۳) مقصود این نیست که دائما در کوشش و اضطراب باشید و آرام بر خود حرام کنید.

(۴) این‌ها جزء زندگی است به خصوص اگر با تامل و فکر و عبرت همراه باشد.

۱۹- مفهوم «در تک و دو بودن» در کدام گزینه است؟

(۱) در میان جمع تنها بودن (۲) به تنهایی تلاش کردن

(۳) تلاش و تکاپو کردن (۴) گاهی تنها و گاهی با جمع بودن

۲۰- معنای واژه‌های «عیال، بیتوته، عازم» در کدام گزینه آمده است؟

(۱) خانواده، شب جایی ماندن، مسافر (۲) همسر، تنهاماندن، مسافر

(۳) خانواده، شب جایی ماندن، گرفتار (۳) همسر، تنها ماندن، گرفتار



جورکردنی:

۲۱- هر يك از واژگان ستون الف را به پاسخ صحيح در ستون ب وصل كنيد (يك كلمه اضافه است)

الف	ب
☐ نظر	☐ میانه‌ها
☐ اثنا	☐ نگاه
☐ دل‌آزرده	☐ تراشیدن
☐ تردید	☐ ناراحت
☐ حک کردن	☐ شک
	☐ دوّمی

۲۲- عبارت‌های ستون الف را به آرایه مربوطه متصل کنید.

الف	ب
☐ نامده و گذشته	☐ مراعات‌نظیر
☐ گره گشودن	☐ کنایه
☐ آسمان و ستاره	☐ مراعات‌نظیر
☐ خوردن و خفتن	☐ تضاد
☐ بر باد مکن	☐ کنایه



سوالات تشریحی:

۲۳- بیت زیر را به فارسی روان بازگردانید:

«به هر جا بنگرم کوه و در و دشت / نشان از قامت رعنا تو بینم»

۲۴- به فعل‌هایی که برای نسبت دادن چیزی به چیز دیگر به کار می‌روند فعل‌های می‌گویند.

۲۵- از جمله‌ی زیر کدام واژه املای صحیحی ندارند؟ آن را اصلاح کنید.

«مصطفی در حیات مدرسه نحال کاشت.»

۲۶- معنای واژه‌ی مشخص شده در عبارت زیر را بنویسید:

«اسکندر در اثنای سفر به شهری رسید و از گورستان عبور کرد.»

۲۷- با توجه به متن زیر از نهج البلاغه، امام علی (ع) ما را به چه کاری سفارش می‌کنند؟

«فرصت‌ها مثل گذشتن ابرها، می‌گذرند، فرصت‌های خوب و عزیز را دریابید.»

۲۸- در عبارت زیر منظور از قسمت مشخص شده چیست؟

«چه غلطی کردیم تو را آوردیم. اگر از جات تکون خوردی نخوردی‌ها، میری گم می‌شی ...»



درست و نادرست:

۲۹- در بیت زیر، فعل اسنادی وجود دارد.

«این تَطاول (=ستم) که کشید از غم هجران بلبل / تا سراپرده‌ی گل، نعره زنان خواهد شد»

۳۰- در عبارت زیر، دو فعل اسنادی وجود دارد.

«امروز را به فردا افکندن و به امید آینده نشستن، کار درستی نیست.»

۳۱- در شعر زیر، تمام فعل‌های به کار رفته، اسنادی هستند.

« واژه واژه / سطر سطر / صفحه صفحه / فصل فصل / گیسوان من سفید می‌شوند / همچنان که سطر سطر /

صفحه‌های دفترم سیاه می‌شوند.»

۳۲- در شعر زیر، فعل اسنادی وجود ندارد.

«در خواب‌های کودکی‌ام/ هر شب طنین سوت قطاری/ از ایستگاه می‌گذرد/ دنباله‌ی قطار/ انگار، هیچ‌گاه
به پایان نمی‌رسد.»

۳۳- در مصراع دوم بیت زیر، فعل اسنادی وجود دارد.

«به دنبال دفترچه خاطرات/ دلم گشت هر گوشه سنگرت را»



سوالات جاخالی:

۳۴- در عبارت زیر در جمله‌ی اول و جمله‌ی، فعل اسنادی به کار رفته است.

«مقصود این نیست که دائما در کوشش و اضطراب باشی و راحت و آرام بر خود حرام کنید.»

۳۵- در جمله‌های و عبارت زیر فعل اسنادی به کار رفته است.

«ساعاتی که در مصاحبتِ دوستان می‌گذرد یا برای گردش و ورزش و بازی‌های تفریحی مصرف می‌شود،
در ردیف اوقات تلف شده نیست.»

۳۶- در بیت زیر، فعل‌های و اسنادی هستند.

«گهر، بی هنر زار و خوار است و سُست/ به فرهنگ باشد روان، تندرست»

۳۷- در مصراع بیت زیر، فعل اسنادی به کار رفته است.

«اگر باران به کوهستان نبارد/ به سالی، دجله، گردد خشک رودی»

۳۸- در مصراع بیت زیر فعل اسنادی به کار رفته است.

«گل عزیز است، غنیمت شمردش صحبت/ که به باغ آمد از این راه و از آن خواهد شد»

شماره سوال	۱	۲	۳	۴	شماره سوال	۱	۲	۳	۴
۱۱					۱				
۱۲					۲				
۱۳					۳				
۱۴					۴				
۱۵					۵				
۱۶					۶				
۱۷					۷				
۱۸					۸				
۱۹					۹				
۲۰					۱۰				

-۲۱

☐ نظر ☐ میانه‌ها
☐ اثنا ☐ نگاه
☐ دل آزرده ☐ تراشیدن
☐ تردید ☐ ناراحت
☐ حک کردن ☐ شک
☐ دومی

-۲۲

الف ب
☐ نامده و گذشته ☐ مراعات نظیر
☐ گره گشودن ☐ کنایه
☐ آسمان و ستاره ☐ مراعات نظیر
☐ خوردن و خفتن ☐ تضاد
☐ بر باد مکن ☐ کنایه

سوالات تشریحی:

۲۳- به هر جایی که نگاه می‌کنم، مثل کوه و دشت و بیابان، نشانه‌هایی از وجود ارزشمند و با عظمت تو خدای قادر و توانا را می‌بینم.

۲۴- اسنادی

۲۵- مصطفی، حیاط، نهال

۲۶- میانه‌های

۲۷- استفاده‌های از فرصت‌های خوب در زندگی.

۲۸- منظور این است که یک جا بمان. (سر جاییت بمان)

پرسشهای درست و نادرست:

۲۹- نادرست ✓ خواهد شد (= خواهد رفت) فعل غیر اسنادی است.

اگر «شد» به معنی «رفت» باشد، فعل غیر اسنادی است.

۳۰- نادرست ✓ یک فعل اسنادی «نیست» وجود دارد.

۳۱- درست ✓ «می‌شوند» دو بار تکرار شده که اسنادی می‌باشند.

۳۲- درست ✓ فعل‌های «می‌گذرد» و «نمی‌رسد» غیر اسنادی است.

۳۳- نادرست ✓

اگر «گشت» به معنای «چرخید» باشد، فعل غیر اسنادی است.

جای خالی:

۳۴- در جمله اول و جمله دوم/ فعل‌ها به ترتیب «نیست» و «باشید» اسنادی هستند.

۳۵- در جمله‌های دوم (= می‌شود) و سوم (= نیست) ...

۳۶- فعل‌های «است» و «باشد» ...

۳۷- در مصراع دوم بیت، فعل اسنادی وجود دارد ← گردد.

۳۸- در مصراع اول بیت، فعل اسنادی وجود دارد ← است.

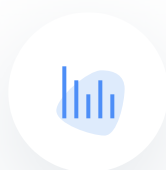
خواهد شد (= خواهد رفت) ← فعل غیر اسنادی





اپلیکیشن درسی همیار

برنامه رایگان درسی همیار



تمام پایه ها

جواب کتاب ، تدریس و نمونه سوال



همیشه رایگان

برنامه همیار کاملا رایگان میباشد